

## روابط دولت صفویه با اقلیت‌های دینی (یهودیان و زردشتیان)

دکتر علی جعفرپور، اسماعیل ترکی دستگردی

### چکیده

از روزهای نخستین حیات بشر، همواره اقلیت‌ها و اکثریت‌هایی در تمام تمدن‌ها وجود داشته‌اند. تمایز میان آن‌ها تقریباً بر اساس نژاد، دین و سایر تفاوت‌ها بوده است. با نگاهی دقیق به تاریخ، می‌توان مشاهده نمود که واکنش اکثریت به اقلیت‌ها یکسان نبوده و از مهمان‌نوازی گرم تا ستم و سخت‌گیری بر اقلیت‌ها وجود داشته است.

ایران مکانی است مملو از ادیان مختلف و نژادهای گوناگون. در زمان صفویان شیعه‌گری به قدرت رسید و کاملاً توسط شاهان صفوی و دربار آن‌ها تقویت شد. روحانیان شیعه می‌توانستند شاهان را به اجرا کردن قوانین شریعت اسلامی تحریض و کشور را بر این مبنا اداره کنند. در عهد سلطنت صفوی برخی حوادث غم‌انگیز برای اقلیت‌هایی مانند یهودیان، زردشتیان و مسیحیان رخ داد که بیش از ۲۰۰۰ سال در سرزمین ایران زندگی کرده بودند.

در این نوشته تلاش شده تا به بررسی عمومی شرایط زیست اجتماعی یهودیان و زردشتیان در عهد صفوی بپردازیم. این نوشته از ویژگی‌های بارزی برخوردار است؛ مانند: تاریخ عمومی زندگی جامعه یهودیان و زردشتیان ایران، حکایات جالب از زندگی یهودیان و زردشتیان عهد صفوی، و بررسی تطبیقی یهودیان و زردشتیان ایران عهد صفوی با یهودیان عثمانی و زردشتیان هند.

کلید واژه: روحانیت شیعه، زردشتیان، صفویان، یهودیان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

«ای مزدا پیام آسمانی تو را به مردم دانا آشکار خواهم ساخت تا بدانند چه سرنوشت شومی در انتظار دروغ گویان و تباه کاران است و چگونه هواخواهان راستین و نیکوکاران از خوش بختی برخوردار خواهند گردید. بی گمان خریسندی و خوش بختی از آن کسی است که پیام آسمانی تو را بدانها آشکار سازد» (آذرگشسب فیروز، ۱۳۷۹: گاتها، و هوشترگات بند ۸، هات ۵۱).

«و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق (شبیبه ما) ما بسازید تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و در تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند، حکومت نماید. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۱، پاسوق ۲۶ و ۲۷).

«و خدا تکلم فرمود و تمام این کلمات را بگفت: من هستم یهوه خدای تو که تو را از زمین مصر و خانه غلامی بیرون آوردم. تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد» (کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۲۰، پاسوق ۱-۳).

سرزمین ایران از کهن ترین روزگار، چهار راه عبور و تماس فرهنگ ها و تمدن های مختلف بوده است. از دیر باز اقوام متعدد با فرهنگ های مختلف وارد فلات ایران می شدند، و در این میان بر ساکنان این منطقه اثر می گذاشتند و از آن ها اثر می پذیرفتند. اقوام آریایی پس از ورود به فلات ایران رفته رفته بر بومیان این ناحیه چیرگی فرهنگی یافته و فرهنگ خود را علی رغم برخی تغییرات تا به امروز نیز حفظ کرده اند و حکومت های بزرگ و نیرومندی چون ماد و هخامنشیان و اشکانیان تأسیس نمودند. در کنار ایرانیان همسایگان بزرگ و متمدنی چون هند، روم و یونان وجود داشتند که بر ایرانیان تأثیر گذار بودند و البته تأثیراتی را نیز از آن ها پذیرفتند.

با ظهور ساسانیان و رسمی شدن دین زردشت در قلمرو آنان، جامعه ایرانی شکل ویژه ای به خود گرفت و این دین به جنبه ای ملی از هویت آن ها بدل شد. با انقراض حکومت ساسانی و ورود اسلام به ایران، جامعه ایرانی دچار تغییراتی شگرف شد و تا نه قرن پس از انقراض ساسانیان، ایرانی به شکل حکومتی پارسی با مرزهای مشخص وجود نداشت. ایرانی ها در حکومت های اموی و عباسی مشغول به کار شدند و در دربار

خلافت اسلامی به ایفای نقش پرداختند. حضور دانشمندان مسلمان ایرانی در رشته‌هایی چون ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، معماری، پزشکی، علوم دینی و غیره، قابل مشاهده است. ایرانیان زردشتی به تدریج به اسلام گرویدند و برخی جنبه‌های فرهنگ عربی را پذیرفتند. البته آن‌ها بر اعراب تأثیرات شگرفی نهادند و این تأثیرات را می‌توان در دیوانی شدن خلافت عباسی به دست خاندان ایرانی برمکیان و حضور دانشمندان مسلمانی که ریشه ایرانی داشتند، چون ابوحنیفه، شافعی، بخاری، مسلم بن حجاج، ابوریحان بیرونی و دیگران مشاهده کرد.

نه قرن پس از سقوط ساسانیان اتفاقی مشابه در ایران رخ داد. نوادگان شیخ صفی الدین اردبیلی، پس از یک رشته درگیری‌های نظامی، موفق به شکست دشمنان خود شدند و توانستند در ایران وارث سلطنت گردند.

شاه اسماعیل یکم در اقدامی مشابه با شاهان ساسانی، مذهب شیعه را به عنوان دین رسمی ایران اعلام کرد و به حمایت از این مذهب برخاست. می‌توان با کمی تأمل در این روند گفت که شیعه‌گری در ایران بر پایه چهار عامل شیعه محوری، صوفی‌گری، فرهنگ ایرانی و فرهنگ ترکی بنا شده بود. این عمل - رسمی کردن یک دین در کشور - در زمان ساسانیان برخی نتایج در پی داشت. نتایج مثبت این کار را در ابتدای حکومت ساسانی می‌توان مشاهده کرد که باعث تقویت ملی‌گرایی در قلمرو وسیع ساسانی شد و مردم را حول محور مذهب متحد کرد. اما نتایج منفی آن، که در اواسط و به خصوص اواخر حکومت ساسانی رو شد، شامل تهی شدن دین زردشت از معنویت و تبدیل شدن آن به برخی مراسم بی‌روح، افزایش ریا و تظاهر در دین، خودسری‌های موبدان در دربار، و گرایش مردم ایران به ادیان رقیب، چون مسیحیت و دین بودا، یا ادیان نوظهور، مانند آیین مانی و مزدک، شده بود. حکومت مقتدر ساسانی به تدریج از درون پوسید و با حملات اعراب فرو پاشید.

موارد فوق به شکل دیگری در عصر صفوی تکرار شد. شاهان صفوی، هم چون اسماعیل یکم، توانستند از عامل مذهب برای اتحاد ملت در برابر دشمنان بهره‌جویند؛ اما به تدریج آفات این عمل، به ویژه پس از مرگ شاه عباس یکم، نمودار شد. ریاکاران به لباس روحانی درآمدند و به پیشرفت‌های بزرگی رسیدند، و روحانی‌نماها در مقام‌های حساس حکومت صفوی به دخالت می‌پرداختند و به اقلیت‌های مذهبی ظلم می‌شد. این عوامل به تدریج باعث افول عقلانیت و رشد تعصب در جامعه ایران شد و حس وطن‌دوستی را در میان توده‌های ملت، به خصوص اقلیت‌های دینی، میراند.

در این مقاله نویسنده به بررسی تطبیقی یهودیان و زردشتیان ساکن در قلمرو صفوی با همتایانشان در عثمانی و هند پرداخته و از طرف دیگر تلاش کرده است تا تعصبات دینی و پی آمدهای ناگوار آن را بر جامعه نشان دهد. براین اساس، می‌بینیم که چگونه دین می‌تواند موجب رشد عصبیت شود؛ حال آن که ادیان برای تعالی انسان‌ها و تلطیف روحیهٔ ایشان آمده و بنیان‌گذاران آن تلاش در رشد اخلاقیات از طریق تعالیم مقدس خود داشته‌اند. بدین سان، خواهیم دید دین اسلامی که موجب رشد اعراب از قومی منزوی و غیر متمدن به یک قوم کم‌نظیر در تاریخ شد، چگونه توسط سلاطین صفوی به بازیچه‌ای برای رشد و توسعهٔ قدرت بدل گردید و ظلم زیادی به غیر مسلمانان وارد کرد.

با توجه به موضوع و شیوهٔ پرداختن به آن، که در نوشته‌های مشابه سابقه نداشت، نویسنده با زاویه‌ای جدید و نو به مسئلهٔ دو اقلیت زردشتی و یهودی و تعصبات مذهبی مؤثر بر این دو گروه نگریسته و به نتایجی رسیده است. روش تحقیق و جمع‌آوری مطالب هم به صورت کتابخانه‌ای و بررسی تحلیلی کتب و آثار نوشته شدهٔ مرتبط با موضوع می‌باشد.

### **روابط دولت صفویه با اقلیت‌های دینی (یهودیان و زرتشتیان)**

شاه اسماعیل ابتدا در گیلان نیروی کوچکی از هواداران خود را جمع کرد و پس از تصرف باکو و شماخی (واقع در جمهوری آذربایجان امروزی)، قوای خود را به بیش از پانزده هزار تن رسانید و به امیران آق‌قویونلو تاخت و آن‌ها را مغلوب کرد. سپس به تبریز رفت و خود را شاه ایران خواند. او پس از تصرف شمال و غرب ایران، متوجه خراسان شد و به آن ناحیه یورش برد. او به همراه ترکان، که از او حمایت می‌کردند، مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور عنوان کرد و بدین ترتیب اختلاف مذهبی ایران با سلاطین سنی مذهب، که خود را خلیفهٔ مسلمانان می‌شمردند، محرز گشت.

اروپاییان که در آن عصر با عثمانی دشمنی داشتند، از این قضیه به سه دلیل استقبال کردند:

۱. ایجاد یک جبههٔ جدید در پشت عثمانی، که تا آن زمان اروپا را محل تاخت و تاز خود قرار داده و تا قلب اروپا پیش رفته بود.
۲. حمایت از مسیحیان ایران، که هم دین اروپاییان بودند، از طریق بهبود روابط با صفویان.

۳. افتتاح باب بازرگانی بین ایران و اروپا.

آنچه در این جا حائز اهمیت است ، دشمنی و سخت گیری اروپاییان نسبت به یهودیان است که بر دولت صفوی هم اثر گذاشت. عاملی که بر زندگی یهودیان داخل قلمرو صفوی اثر سوء بیشتر می گذاشت، آزادی نسبی بود که عثمانیان به یهودیان دادند و یهودیان رانده شده از اروپا را به سوی آن دیار جذب می کردند ؛ که این امر باعث سعایت اروپاییان از ملیت یهود نزد صفویان می شد. عثمانیان به عکس رقیب شیعه خود ، یعنی صفویان که دشمن مسیحیان اروپا محسوب می شدند ، آزادی های نسبی به یهودیان اعطا کردند. مثلاً با فتح مصر در سال ۹۲۲ه. ق ، اوضاع یهودیان مصر نیز رو به بهبود گذاشت و داوود بن ابی زیمر ، که از مهاجران اسپانیا بود ، بعد از فتح مصر، به عنوان زعیم روحانی یهودیان مصر برگزیده شد. پس از استقرار عثمانیان در مصر و استحکام موقعیت آن دولت در شام ، جمعیت یهودیان ارض مقدس رو به ازیاد گذاشت و از هفتاد هزار نفر در سال ۸۸۴ه. ق فزونی گرفت (لوی، ۱۳۳۹: ۳/۱۸۵).

پس از مرگ اسماعیل یکم ، حکومت به جانشین ده ساله او تهماسب رسید (۹۳۰ه. ق) ، که هم تحت نفوذ سران قزلباش و هم فردی متعصب در دین بود. تعصبات دینی تهماسب مانع از استیفای حق اقلیت های مذهبی در ایران شد و موجب تبعیض میان اقشار جامعه با توجه به دین آن ها می گشت. برای مثال ، یکی از منابع درآمد دولت تهماسب ، به گفته وین چنتو والساندری - سفیر ونیزی - جزیه دریافتی از غیرمسلمانان بود ، و بنا به گفته هم او، تهماسب گاه از سر محبت جزیه را به اقلیت ها می بخشید ؛ ولی بعد از یکی دو سال و بدون هیچ گونه اطلاع قبلی، جزیه های عقب افتاده را یکباره مطالبه می کرد (سفرنامه های ونیزیان ، ۱۳۴۲: ۴۴). تهماسب در نامه شدیدالحنی خطاب به سلطان سلیمان عثمانی، یکی از دلایل فسق و نگون بختی علمای آن دیار را پاک و طاهر شمردن کفار، ترسایان، یهود و زنادقه عنوان کرده است. از آغاز حکومت تهماسب و پس از سیطره سلطان سلیمان قانونی بر بغداد (۹۴۱ه. ق) ، بسیاری از یهودیان ساکن ایران ، به دلیل محدودیت هایی که حکومت صفوی برایشان ایجاد کرده بود ، به بغداد مهاجرت کردند. البته ، این طرز برخورد با یهودیان نتایج سوئی برای صفویان در پی داشت. این عامل باعث شد تا برخی خاندان های متنفذ و بزرگ یهودی ساکن عثمانی ، در موضع گیری آشکار نسبت به صفویان، به تحریک سلاطین عثمانی بر ضد حکومت شیعه ایران و برانگیخته شدن آتش جنگ های ایران و عثمانی ، که مرزهای غربی صفویان را با ناامنی مواجه می کرد ، مبادرت

ورزند(نوایی ، ۱۳۶۰ : ۲۲۶). تأثیر یهودیان عثمانی بر سلاطین آن ، به ویژه از دوران سلیم دوم (۹۷۴-۹۸۲.ه.ق) و جانشین او مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳.ه.ق) بر سیاست خارجی و اقتصادی عثمانی و تقویت مواضع خصمانه آن دولت علیه صفویان ، کاملاً مشهود است ؛ و می‌توان آن را عنصری مهم در تحولات سیاسی ایران در قرن شانزدهم میلادی شمرد.

نکته مهم دیگر ، حضور یهودیان متنفذ در هرمز، مرکز حکومت پرتغال در خلیج فارس و دریای عمان ، به ویژه از دوره حکومت تهماسب است. به گفته گاسپار بارزائوس ، میسیونری که دو سال در این منطقه اقامت داشت (۹۴۶ تا ۹۵۶ ه.ق) ، در مورد یهودیان هرمز می‌گوید: «ایشان حدود دویست خانوارند که از پرتغال، اسپانیا، بین النهرین، مصر و سایر کشورها به هرمز مهاجرت کرده و از طریق ابریشم ، اسب و صرافیه به ثروت فراوان دست یافته و با ایران ، آسیای صغیر و هند روابط گسترده تجاری دارند». با بررسی منابع تاریخی ، می‌توان یهودیان جنوب ایران را یکی از عوامل تیرگی روابط تهماسب صفوی با پرتغالی ها به حساب آورد که از سال ۹۵۶ ه.ق شروع شد . این تیرگی باعث شد تا به تجارت دلالان یهودی اسلحه ، که در جنوب ایران به فعالیت مشغول بودند ، لطمه وارد شود ؛ اما، این دلالان با انتقال حوزه کاری خود از جنوب ایران به ماوراءالنهر ، این لطمه را جبران کردند و در ازای سهمی از حملات ازبکان به خراسان ، سلاح در اختیار آن ها قرار می‌دادند (فیگوئرا ، ۱۳۶۳ : ۶۰).

با ذکر این موارد ، می‌توان به تیرگی روابط شاهان صفوی با یهودیان از زاویه دیگری هم نگریست. فعالیت یهودیان متنفذ عثمانی در دربار این امپراتوری علیه دولت صفوی و تحریک آن ها به خصومت و جنگ علیه ایران ، و تسلیح ازبکان ، دشمن دیگر حکومت صفوی ، باعث می‌شود برای سخت گیری و آزار یهودیان توسط صفویان ، دلایلی منطقی به ذهن آید. به نظر می‌رسد این سخت گیری با توجه به عوامل فوق ، نوعی حساسیت فرامذهبی باشد ؛ چرا که اقلیت مسیحی در ایران ، به علت دوستی دول اروپایی با حکومت صفوی و انجام ندادن فعالیت علیه صفویان ، از زندگی امن و راحت تری نسبت به دیگر غیر مسلمانان ، برخوردار بودند.

پس از تهماسب صفوی ، دو پادشاه به نام های اسماعیل دوم و محمد خدابنده به مدت یازده سال حکومت کردند (۹۸۴-۹۹۶ ه.ق) حکومت کردند ، که دوران حکومت آن ها مملو از بی ثباتی و هرج و مرج بود و باعث شد تا حملات ازبکان از شرق و عثمانیان از غرب به ایران آغاز شود. در این دوره هم تصور نجس بودن غیر

مسلمانان در دربار صفوی شایع بود، و برای مثال، اسماعیل دوم درباب ضرب سکه‌های جدید تردید داشت؛ زیرا برای او قابل تحمل نبود که سکه‌هایی با شهادتین روی آن‌ها، توسط غیر مسلمانان لمس شود و به دست آن‌ها بیفتد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/۳۳۴؛ هیتس، ۱۳۷۱: ۱۲۵-۱۲۴).

پس از پنج سال نابسامانی در حکومت صفوی، با به قدرت رسیدن عباس یکم (۹۹۶-۱۰۳۸ ه.ق) حکومت صفوی وارد مرحله جدیدی شد. شاه جدید به تضعیف بنیان‌های روحانی سالار مبادرت ورزید و تلاش کرد تا از نفوذ روحانیان شیعه در امور حکومتی بکاهد. این امر در تنزل اهمیت مقام صدارت بازتاب یافت، که ریاست اقشار روحانی را بر عهده داشت و این مقام در اوایل حکومت صفوی جزو مقام‌های ارشد حکومتی محسوب می‌شد (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۷۴-۷۳). هم‌چنین، با درایت و تدبیر او، شرق ایران از سلطهٔ ازبکان خارج شد؛ و در غرب، تبریز پس از هجده سال جدایی از ایران آزاد شد؛ و آذربایجان، کردستان، دیاربکر، موصل و شهرهای مقدس نجف و کربلا تحت سلطهٔ صفویان قرار گرفت. پیروزی‌های درخشان او در برابر عثمانی بازتاب جهانی داشت، به طوری که پاپ کلمان هشتم در سال ۱۰۱۲ ه.ق نامه‌ای تشویق‌آمیز برای شاه فرستاد.

عباس یکم، بر خلاف جدش تهماسب، که به واسطهٔ تعصب دینی‌اش بسیاری از تاجران و سفرای اروپایی را از دربارش راند، و حتی دستور می‌داد بر جای پای آن‌ها، که به نظر وی نجس شده بود خاک بریزند تا مطهر شود، خود سفیرانی به کشورهای اروپایی فرستاد و با پادشاهان آن دیار عقود تجاری و سیاسی بست. بازرگانان ایرانی را با نمونهٔ کالا و محصولاتشان به اروپا می‌فرستاد و از تجار اروپایی به گرمی استقبال می‌کرد، و به آن‌ها اجازه می‌داد در شهرهای بزرگ و بنادر ایران تجارت‌خانه برپا کنند و کالاهای خود را آزادانه و به راحتی به فروش رسانند (لوی، ۱۳۳۹: ۳/۲۰۳، به نقل از فلسفی).

سیاست جدید عباس یکم، که موجب بالا رفتن سطح امنیت و توسعهٔ تجارت و رونق اقتصادی ایران شد، مهاجرت یهودیان کشورهای همسایه را به ایران به دنبال داشت. در جنگ میان صفویان و عثمانی (۱۰۲۰ ه.ق) یهودیان شهر زاغ روم گرجستان به رهبری فردی به نام الیعزر به کمک صفویان شتافتند. پس از آن، شاه عباس یکم در کنار ساحل مازندران و در نزدیکی ساری، شهر فرح‌آباد را تأسیس کرد و یهودیان گرجی و عدّه‌ای از

مسیحیان شیروان و قراباغ را در آن جا اسکان داد (ترکمان ، ۱۳۸۲: ۱۴۵۴ / ۲، ۱۴۳۷-۱۴۳۳؛ مرعشی ، ۱۳۵۶: ۳۶۲).

براساس بعضی منابع تاریخی ، برخی یهودیانی که اصلاً در اسپانیا ساکن بودند و پس از اخراج از آن دیار، به سرزمین مقدس روی آورده بودند ، در این زمان به ایران مهاجرت کردند. از جمله این منابع کتاب آنتونیو دوگوه آ است که در مورد دیدارش با یک یهودی ساکن در لار به نام ربی یهودا ، می نویسد: «در لار چیزهای قابل توجه زیادی یافت نمی شد، همه برای دیدن ما که برای اهالی غیر منتظره بودیم، می آمدند. در میان اهالی یک خاخام یهودی بود که به اسپانیایی تکلم می کرد، هر چند خود متولد جلیل بود. او که یهودا نام داشت، گفت که پدر بزرگ و مادر بزرگش اهل پادشاهی لئون بودند و پس از اخراج از اسپانیا به جلیل مهاجرت کردند. او گفت که خانواده او هنوز هم به اسپانیایی تکلم می نمایند.» (لوی، ۱۳۳۹: ۳/۲۰۴ به بعد). البته ، آزادی های مذهبی و اجتماعی یهودیان ایران ادامه نیافت و در سال های پایانی حکومت عباس یکم ، دیگر نشانی از این آزادی ها باقی نمانده بود. گرچه ، این آزادی در تجارت یهودیان محدود نشده بود و بازرگانان یهودی به فعالیت های خود در شهرها و بنادر و مراکز تجاری ادامه می دادند.

خود یهودیان ، دلیل تنزل موقعیت این قوم در عهد عباس یکم را، نفوذ سیاست مداران و سفیران مسیحی مذهب اروپایی در دربار صفوی می دانستند، که با توجه به دشمنی اروپاییان مسیحی با یهودیان، گسترش روابط سیاسی و اقتصادی و نظامی آن ها به تدریج بر زندگی یهودیان ایران تأثیر منفی می گذاشت (لوی ، ۱۳۳۹: ۳/۲۰۴ به بعد). هم چنین در عصر عباس یکم قوانینی وضع شد که محدودیت هایی علیه غیر مسلمانان به دنبال داشت ، و البته در دسرها و ماجراهای عجیبی در میان آن ها بر پا کرد . طبق یکی از این قانون ها ، یهودی یا مسیحی نو مسلمان حق نداشت اموال و دارایی خویشان یهودی یا مسیحی خود را تصاحب کند.

در این میان ، عده ای از یهودیان و مسیحیان ، نه به خاطر علاقه مندی به اسلام، بلکه برای انتقام جویی از هم کیشان خود ، که رابطه خوبی با آن ها نداشتند، به اسلام گرویدند و با استناد به همین قانون ، به ضبط اموال بستگان و دوستان خود پرداختند و به این وسیله از آن ها انتقام می گرفتند. این افراد نومسلمان ، علاوه بر این، مبلغی به عنوان پاداش و صلح از شاه دریافت می کردند. این پاداش ، به خاطر گرویدن آن ها به اسلام ، پرداخت می شد (پیتر و دلاواله ، ۱۳۴۸: ۲۱۶). در پی همین قانون و انتقام گیری افراد به ظاهر مسلمان شده بود که توسط



فردی به نام سلیمان طوب ، که رهبر یهودیان اصفهان بود ، با اجرای دسیسه‌ای علیه یهودیان و متهم کردن آن ها به جادوگری علیه شاه، تمام متون عبری قبلائی ضبط و به رودخانه افکنده شد.

این نزاع دینی علیه کتب عبری ، منجر به سخت گیری و آزار یهودیان و در نتیجه تغییر اجباری دین آنان به اسلام شد (لوی ، ۱۳۳۹: ۳/۲۴۸). حوادث مشابه دیگری نیز در این زمان رخ داد که از معروف ترین آن ها ماجرای مرد خای لاری معروف به ابوالحسن لاری است ، که پس از اسلام آوردن ظاهری ، برای انتقام گرفتن از یهودیان به چند شهر مهاجرت نمود (لوی ، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۴۱ به بعد) .

با مرگ شاه عباس یکم ، نوه او صفی میرزا به حکومت رسید (۱۰۳۸-۱۰۵۲.ه.ق). هر چند شاه صفی به کشتار سران دربار و مشاوران و سرداران شاه عباس یکم دست زد و حتی به زنان شاه زاده نیز رحم نکرد، اما دوره حکومت او برای یهودیان دوره ای سرشار از آرامش و امنیت بود. براساس برخی منابع تاریخی یهودیان ، یکی از یهودیان ابرقو به نام حکیم داوود که قبل از به حکومت رسیدن شاه صفی با او رابطه دوستانه‌ای داشت ، بنا به درخواست برخی یهودیان که در زمان سلطنت عباس یکم به اجبار به اسلام گرویده بودند ، به نزد شاه صفی رفت و از او خواست تا اجازه دهد یهودیان به آیین نخست خود بازگردند. شاه پس از شنیدن این درخواست و طی ملاقاتی با برخی از این یهودیان و شنیدن گلایه و انتقاد آنان ، گفت: «برای پادشاهان از دین و دینینه و لشکر بهتر ، آن است که آسایش رعیت بخواهد»؛ و سپس طی حکمی اعلام کرد که هیچ کس حق ندارد در امور مذهبی یهودیان دخالت کند ، یا از آن ها به زور مالیات بگیرد و ایشان را مجبور به پوشیدن لباس مخصوص کند ، و یهودیان مجبور شده به اسلام، حق بازگشت به آیین یهود را دارند (لوی ، ۱۳۳۹: ۲۷۶-۳/۲۷۳).

پس از مرگ شاه صفی ، جانشین او عباس میرزا (۱۰۷۷-۱۰۵۲.ه.ق) ، به سلطنت رسید. نکته مهم عصر عباس دوم ، افزایش نفوذ روحانیان شیعه در دربار صفوی است. از زمان به قدرت رسیدن صفویان و آغاز حکومت شاه اسماعیل یکم ، تا زمان به قدرت رسیدن شاه عباس دوم ، حدود ۱۴۰ سال به طول انجامید و سیاست مذهبی شاهان صفوی ، که در آن با رسمی کردن مذهب شیعه به تشویق و حمایت از روحانیان شیعه پرداخته بودند ، باعث شده بود تا در میان طبقه روحانی عده‌ای متعصب و روحانی‌نما با استفاده از حمایت حکومت ، به پیشرفت های زیادی دست یابند و حتی در طبقات تصمیم گیرنده جامعه نفوذ کنند. اگر

ما تضييع حقوق و آزار يهوديان در ابتدای حکومت صفوی را منتسب به اروپايیانی نماييم که با دولت صفوی رابطه خوبی داشته‌اند ، بی‌جا نخواهد بود که متعصبان مذهبی دربار صفوی را مسئول اصلی رنج و مصائب يهوديان ايران ، پس از آغاز حکومت شاه عباس دوم تا انتهای حکومت صفوی ، بدانيم.

خود شاه عباس دوم در هنگام رسیدن به سلطنت نوجوانی بیش نبود و اداره امور کشور عملاً به دست وزیر تندرو او ، محمد بیگ مشهور به اعتماد الدوله ، و روحانیان متعصبی افتاد که تصمیم گرفته بودند تا خاک ايران را از وجود کافران پاک و آن‌ها را مجبور به پذیرش اسلام نمایند. این نظریه با فرمانی که در سال ۱۰۶۶ هـ ق صادر شد و به صدر اعظم اجازه می‌داد تا يهوديان را به تغییر کیش وادارد، عملی شد. وزیر شاه هم با اتهاماتی واهی به تعقیب و آزار يهوديان پرداخت. يهوديان به شکل بی‌سابقه‌ای مورد تعقیب قرار گرفتند و عدۀ زیادی از آن‌ها در اصفهان، کاشان، نطنز، همدان، خوانسار، فرح آباد، گلپایگان، شیراز، لار، یزد، کرمان و غیره ، مجبور به پذیرش اسلام شدند . در کاشان ، در طول هفت سال، سه بار يهوديان را به زور مسلمان کردند و به هر نفر هم چهار تومان پول دادند ؛ اما وقتی معلوم شد اسلام آن‌ها ظاهری و از روی ترس بوده است ، کار به تعقیب و مزاحمت می‌کشید ، و سرانجام برخی از يهوديان به قتل ، می‌رسیدند و کنیسه‌هایشان هم ویران می‌شد.

البته ، گاهی اوقات برخی افراد آزادی طلب و دور اندیش ، مانند میرزا اشرف خان، از متنفذان کاشان ، با وساطت سعی در کاستن فشار از دوش يهوديان داشتند، اما چاره ساز نهایی این وضعیت اسفبار ملامحسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱ هـ.ق) بود. نام برده ، که از علمای طراز اول شیعه در آن عصر بود ، با بردن برخی از اسرای يهود به هم راه خود ، به دربار شاه رفت و از اعمال ظالمانه محمد بیگ علیه يهوديان رسماً شکایت کرد و این گونه‌ای اعمال را مخالف شریعت اسلام شمرد. مدتی پس از این عمل ملا محسن فیض ، محمد بیگ از کار خود برکنار شد و فرمان آزادی مذهبی برای يهوديان صادر گردید . تاورنیه سال انفصال محمد بیگ را ۱۰۶۷ هـ.ق ذکر کرده است.

این بلایا در کتب مورخان و نویسندگان غیر يهودی نیز بازتاب یافته است. از جمله این نویسندگان می‌توان به آرا کل تبریزی مورخ ارمنی قرن یازده هجری / هفده میلادی در کتاب تاریخش و در فصل « تاریخ عبرانیان شهر اصفهان و همه عبرانیان ايران و علت تغییر دینشان به اسلام» و الکساندر درودس که یک مبلغ مسیحی بوده است ، در کتابش به نام تاریخ تبشیر آباء جامعه یسوعی و در فصل «يهوديان در ايران و ادار به پذیرش اسلام

شدند»، اشاره کرد. این اوضاع به قدری تکان دهنده بود که پاپ الکساندر هفتم با ارسال نامه‌ای، به این رفتار شاه عباس دوم صفوی اعتراض کرد (۱۰۶۸ه.ق). این گونه واکنش‌ها از سوی مسیحیانی که رابطه خوبی با یهودیان نداشتند، نشان گر اوج وخامت وضعیت جامعه یهودیان ایران در عصر عباس دوم صفوی است (لوی، ۱۳۳۹: ۲۹۱-۳/۴۱۶).

عباس دوم، پس از بیست و پنج سال سلطنت، در سال ۱۰۷۷ه.ق در گذشت؛ و شاه سلیمان به جای او بر تخت سلطنت ایران نشست (۱۰۷۷-۱۱۰۵ه.ق). در دوران حکومت شاه سلیمان حادثه خاصی برای یهودیان رخ نداد؛ جز این که در برخی منابع تاریخی آمده است که عده‌ای از مسلمانان متعصب به بهانه این که آزادی بی حد و حصر یهودیان و آرامنه موجب خلل در دین اسلام شده است، از شاه فرمانی گرفتند تا سران این دو اقلیت مذهبی را به قتل رسانند. این فرمان، که در زمان مستی از شاه گرفته شده بود، منجر به قتل چند خاخام یهودی شد؛ اما باقی افراد، چه ارمنی و چه یهودی، با پرداخت رشوه‌های گزاف توانستند جان خود را نجات دهند؛ هر چند، برخی از آن‌ها مجبور به تغییر دین شدند (کارری، ۱۳۴۸: ۵۳-۵۲).

در عصر شاه سلطان حسین، آخرین پادشاه صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ه.ق)، روحانیان نفوذ بی سابقه‌ای در دربار صفوی یافتند و به شدت بر شاه و فرمان‌های او اثر گذار شده بودند. خود شاه نیز بسیار خرافی و موهوم پرست بود و بیش از حد معمول و متعارف از دیگران تأثیر می‌گرفت و بی‌جا نخواهد بود اگر ما در مورد او بگوییم که شاه سلطان حسین شخصیت شاهی نداشت. در این دوره، نزاع شیعه و سنی بالا گرفت و صوفیان به شدت تحت تعقیب و فشار قرار گرفتند و بسیاری از خانقاه‌های ایشان ویران شد. وقتی که اوضاع مسلمانان صوفی به این حال باشد، آن‌گاه تکلیف اقلیت‌های مذهبی، چون یهودیان، مسیحیان و زردشتیان، کاملاً روشن است. برای مثال سه نفر یهودی در کاشان به جرم نواختن کمانچه دست گیر شدند که یکی از آن‌ها فرار کرد، ولی دو نفر باقی مانده حاضر شدند مسلمان شوند. اما این دو به وضع فجیعی کشته شدند و اجساد آن‌ها را در خیابان‌های کاشان کشیدند و تا دروازه معروف فین بردند. احساسات مردم کاشان نیز علیه یهودیان تحریک شد و موجبات آزار و توهین به یهودیان فراهم گردید، به طوری که یهودیان نمی‌توانستند از خانه خود بیرون بیایند. شایعاتی در میان مردم اصفهان و کاشان پیچیده بود که یهودیان با مسلمانان لجاجت دارند و شراب می‌نوشند، و مسلمانان هم باید بر آن‌ها سخت گیرند و آن‌ها را بکشند و دارایی‌شان را ضبط کنند (لوی، ۱۳۳۹: ۳/۴۳۱).

البته ، در دوره صفوی ، برخی مشاهیر و بزرگان یهودی نیز با برجا گذاشتن آثار منظوم و مکتوب سطح علمی جامعه یهودیان ایران را نشان دادند. برای مثال ، ربی مُشه لوی ، که در عصر اسماعیل یکم و تهماسب می زیسته ، علاوه بر تعلیم و تربیت کودکان یهودی کاشان ، از درون مایه های عرفانی نیز بهره برده و با چند عالم و نویسنده یهودی به نام یوسف قار و اسحاق لوریا ارتباط نزدیکی داشته است. او نویسنده کتاب *شئلوت* و *تشویوت* بوده و در سال ۱۰۰۱ ه.ق و هم زمان با حکومت عباس یکم دار فانی را وداع گفته است . از شعرای معروف یهودی نیز می توان به شاعر بزرگ مولانا عمرانی اشاره کرد که کتب مهمی را از عربی به فارسی ترجمه کرده به نظم در آورده است. از جمله این کتب *مستقت آبوت*، *کتاب داوران* و *انبیای اسرائیل* را می توان نام برد. شاعران بزرگ دیگری چون درویش یوسف لاری، شرف الدین حسن شفایی ، شاعر و طبیب مخصوص عباس یکم ، و شاهین شیرازی نیز در میان یهودیان عصر صفوی ظهور کرده اند (لوی ، ۱۳۳۹ : ۲۷۲ - ۳/۲۶۶).

اما از این پس ، نگاه خود را به جامعه زردشتیان ایران معطوف می کنیم تا با اوضاع اجتماعی آنان در عصر صفوی آشنا شویم. متأسفانه از زردشتیان عصر صفوی اطلاعات کمی به ما رسیده و در موارد اندکی در کتب تاریخی از زردشتیان عصر صفوی نام برده شده است. در این میان ، سفر نامه نویسان اروپایی که در عصر صفوی به ایران سفر کرده اند، به دلیل کنجکاویی که نسبت به زردشتیان داشته اند ، به بررسی احوال زندگی و بحث در اعتقادات آن ها پرداخته اند. با بررسی مطالب سفر نامه نویسان اروپایی درباره زندگی زردشتیان عصر صفوی ، می توان به چند نکته رسید: نخست این که زردشتیان غالباً سطح زندگی پایینی داشته و از فقر و ناداری رنج می برده اند. دوم آن که زردشتیان اکثراً به کشاورزی مشغول بوده و از این راه درآمد کسب می کرده اند . سوم این که خودشان را قومی یکتا پرست شمرده و همواره از این که آتش پرست و مشرک خوانده می شدند ، ناراحت و رنجور می گشته اند ؛ و دست آخر آن که از نظر پراکنش جغرافیایی ، آن ها در اصفهان ، یزد و کرمان حضور داشتند و در شهر و نقطه دیگری از قلمرو صفوی گزارشی از وجود زردشتیان آن جا نشده است.

همان طور که پیش تر اشاره شد ، سیاست مذهبی خاصی از سوی دولت صفوی دنبال می شد که ترویج مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی کشور در رأس آن بود. علاوه بر آن ، نوعی تمایل صوفیانه در خاندان صفوی و شاهان این سلسله دیده می شد و بودند افرادی که برخی کرامات ماوراء طبیعی را به شاهان صفوی نسبت می دادند. آمیختگی روحانیت شیعه و نفوذ آن در دربار صفوی نیز مزید بر حساسیت ها می شد و فشار

بر اقلیت‌های دینی را می‌افزود. بنابر صورت‌هایی که از قدیم وجود داشت، از زردشتیان ساکن کرمان، مقدار جزیه‌ای مطالبه می‌شد که با تعداد زردشتیان ساکن آن جا هم خوانی نداشت؛ مثلاً، جزیه‌ای برابر با سی صد هزار نفر از آن‌ها مطالبه می‌شد؛ حال آن‌که زردشتیان چنین نفوسی در کرمان نداشتند. مسائل مشابهی برای زردشتیان ساکن یزد و اصفهان نیز پدید آمده بود. مسئول دریافت جزیه از میان زردشتیان تازه مسلمان شده انتخاب می‌شد و به او لقب «سر کله گیر» می‌دادند. این افراد زردشتیان محل را خوب می‌شناختند و از میزان تمول آن‌ها آگاهی کامل داشتند و از زمان وصول مالیات به خوبی مطلع بودند. هرکسی که از دین زردشتی دست می‌شست و به اسلام رو می‌آورد، با تشریفات مفصل در شهر گردانیده می‌شد و مقام ارزش مندی نیز به او تفویض می‌گشت.

اوضاع عمومی زردشتیان رضایت بخش نبود؛ آن‌گونه که جیمز داون مورخ انگلیسی در این باره چنین می‌گوید: «زردشتیان نمی‌خواستند کیش خود را ترک کنند و در هر شهری که بودند، جزیه می‌پرداختند؛ اما، باز هم در امان نبودند. اگر خشک سالی بود و باران نمی‌بارید، زردشتیان را مسئول خشک سالی می‌دانستند؛ اگر باران به حدی می‌بارید که موجب سیل و ویرانی منازل می‌شد، آنان را می‌کشتند و اموالشان را به تاراج می‌بردند. هیچ زردشتی مجاز نبود لباسی بپوشد که کبود رنگ باشد، و حق سوار شدن بر اسب را هم نداشت. آنان نباید در موقع بارش برف یا باران در معابر شهر یا قریه حضور می‌یافتند؛ دیوارشان نیز باید کوتاه‌تر از دیوار دیگران می‌بود، و حق کاشتن برخی گل‌ها را نیز نداشتند؛ چون نمی‌بایستی عطر گل از خانه آن‌ها به مشام می‌رسید (سروشیان، ۱۳۷۲: ۱، ۲۳-۲۲).

کتاب مذهبی آن‌ها در زمان شاه عباس یکم مورد تعرض قرار گرفت، و تعقیب آزار زردشتیان در عصر شاه سلطان حسین چند برابر شد. آتشکده شان در همین زمان ویران و مسجدی به جای آن بنا شد. شاه سلطان حسین دستور داده بود که آن‌ها اجباراً مسلمان شوند، و فشار بر این اقلیت به قدری افزایش یافت که زردشتیان آتش مقدس خود را مخفیانه از اصفهان به کرمان منتقل نمودند. آنان را موجوداتی شوم و نحس به شمار می‌آوردند.

درباره تاج گذاری شاه سلیمان، گفته شده است، پس از آن‌که منجمان روز مناسبی برای انجام مراسم پیش بینی کردند، طبق محاسباتشان دریافتند که روز و ساعتی شوم قبل از ساعت نحس وجود دارد؛ لذا، یک

زردشتی که مدعی بود از اخلاف رستم شاه (آخرین شاه تیموریان) است، ملبّس به لباس های فاخر و شاهانه بر تخت سلطنتی نشاندند و مجسمه چوبینی پشت سرش قرار دادند. تا زمان دوام ساعت نحس بزرگان دربار برای ادای احترام نزد او می رفتند؛ اما همین که ساعت به اصطلاح نحس به پایان و ساعت سعد فرا رسید، شخص زردشتی از تخت پایین آمد و پا به فرار گذاشت. یکی از بزرگان نیز با شمشیری سر مجسمه چوبین را از تن آن جدا کرد؛ آن گاه شاه سلیمان آمد و بر تخت سلطنت تکیه زد و لباس های شاهانه بر تنش پوشانده شد (درکرویس، ۱۳۸۰: ۹۸).

این گونه رفتارها و عقاید که موجب فشار بر زردشتیان می شد و در زمان شاه سلطان حسین به اوج خود رسیده بود، باعث گشت زردشتیان در هنگام شورش افغان ها، آنان را منجی خود بشمارند و از ایشان حمایت کنند. از این رو، در مقابل سربازان صفوی ایستادند و دوشادوش افغانه علیه صفویان دست به سلاح بردند.

هرگاه این وضعیت رقت بار را با موقعیت زردشتیان ساکن هند مقایسه کنیم، به نتایج جالبی خواهیم رسید. همان گونه که اشاره کردیم، حاکمان صفوی سیاستشان گسترش آیین شیعه بود و این سیاست برای غیر مسلمانان ایران ایجاد محدودیت می کرد و تنگنای مختلفی در پی داشت. اما هم زمان، آنچه در دربار شاهان هند، به ویژه اکبر شاه به چشم می خورد، نوعی آزادی بیان و ادیان و تحمل و مدارای دیگران بود.

یکی از اقدامات مهم اکبر شاه که باعث شد تا او به شهرت جهانی دست یابد و توجه بسیاری از خارجیان به او و حکومتش جلب شود، همین آزادی های مذهبی و ایجاد نوعی اتحاد در میان پیروان ادیان مختلف و تأسیس مذهبی برگزیده بود. خود اکبر شاه مسلمان دین داری بود و در دین داریش درون مایه های اخلاقی و عرفانی زیادی مشاهده می شد؛ و همین امر موجب گردید تا او بر خلاف خواست مسلمانان متشرّع، متعصّب و ظاهربین هند، ادیان دیگر را به رسمیت بشناسد و به مراسم مذهبی شان احترام بگذارد. او مرشدان هند، درویش مسلمان جوکیان، کشیش های مسیحی، فقهای مسلمان و دستوران و موبدان زردشتی را به دور خود جمع می کرد و با همه آن ها مراوده و معاشرت داشت.

نویسندگان و مورخان زردشتی نمونه هایی تاریخی در کتب خویش ذکر نموده اند، از این که اکبر شاه کنفرانس های مذهبی میان سران ادیان برگزار می کرد و با احترام و تجلیل از مراسم مذهبی هر یک از ادیان، از

آنان حمایت می نمود. مثلاً، در مورد زردشتیان (شهمردان، ۱۳۶۳: ۶۳-۶۲)، اکبر شاه دستور داد در قسمتی از کاخش آتش روشن نگاه دارند و به آن احترام گذارند، چرا که آیتی از خدا و نوری از انوار اوست. در ضمن او، دستور داد هر سال نوروز را به عنوان یک جشن برگزار کنند و به آن احترام گذارند. وزیر او، شیخ ابوالفضل، نیز مسلمانی عارف و اهل تسامح بود و اکبر شاه را در انجام چنین مراسمی یاری و تشویق می کرد.

البته، این گونه رفتارهای شاه مسلمان هند و وزیرش با اصحاب ادیان، با طعن و انتقاد مورخان و نویسندگان متشجع مواجه شد. برخی از این افراد، چون عبدالقادر شاه بدوانی و غلام باسط، در مواردی به شدت از اکبر شاه و شیخ ابوالفضل انتقاد کرده و نشان داده اند که آن ها هیچ رابطه خوبی با اصحاب ادیان، مانند هندوها و زردشتیان و شیعیان، نداشته و از توجه دربار هند به این جماعات و محترم شمردن اعتقادات آن ها ناخرسند بوده اند (همان: ۷۱-۶۹).

در عصری که شاهان صفوی نوعی وحدت مذهبی با محوریت تشیع به وجود آورده و با این کار خود، پیروان دیگر ادیان و مذاهب را تحت فشار قرار داده بودند، اکبر شاه، با وضع سیاست مذهبی کم نظیری، نه تنها اقلیت های دینی را تحت فشار قرار نداد، بلکه با اعطای آزادی های مذهبی به آن ها و برگزاری کنفرانس های دینی، محیط باز و دل پذیری ایجاد کرده بود که موجب تبادل فکری و فرهنگی در میان ساکنان هند می شد؛ وضعیتی که در ایران تحت سیطره صفویه به هیچ وجه دیده نمی شد؛ و گاه و بی گاه پیروان سایر ادیان مورد اتهام و ستم دستگاه حاکمه صفوی قرار می گرفتند.

البته، زردشتیان در عصر صفوی از علم و دانش و ادب دور نماندند و چهره های بنامی از خود به یادگار گذاشتند؛ هر چند که به دلیل محیط بسته داخل قلمرو صفوی، بسیاری از این مشاهیر رحل اقامت به کشور همسایه - یعنی هند - افکندند و از محیط آزاد آن دیار برای رشد و شکوفایی فرهنگ دینی مزدیسنا کوشیدند. از میان آن ها می توان از افرادی چون موبد خداجوی نامدار، بهرام پور فرشاد معروف به بهرام کوچک، حکیم کامران شیرازی و اردشیر پور نوشیروان نام برد (همان: ۳۰۰ به بعد).

با رسمی شدن مذهب شیعه توسط حکومت صفوی، این سلسله برای قدرت بخشیدن بیش از پیش به مذهب شیعه در مقابل رقبای دینی اش، تلاش فراوانی به منظور توسعه آن انجام داد. ترجمه کتب قدماى شیعه

از عربی به فارسی، نشر کتب معروف شیعه، برداشتن موانع، و حمایت از نویسندگان مذهبی، و حتی آوردن فقها و محدثان شیعه مذهب از شام و بحرین به داخل ایران، و پشتیبانی از آن‌ها، از جمله اقدامات حکومت صفوی برای نیل به مقصودش بود. در این جا ما از چند فقیه، که به شدت در دربار صفوی نفوذ داشتند، نام می‌بریم.

یکی از مهم‌ترین فقهای شیعه که زمان حیاتش معاصر با استقرار حکومت صفوی و سلطنت اسماعیل یکم و تهماسب بود، شیخ نورالدین علی بن حسین بن عبدالعال عاملی، معروف به محقق ثانی و محقق کرکی (م ۹۴۰ ه.ق)، است. او اصلاً اهل شام بود و مدتی از عمرش را در عراق به تحصیل علوم دینی پرداخت؛ سپس، در زمان حکومت اسماعیل یکم به ایران سفر کرد و به ترویج افکار و مبانی فقهی و کلامی شیعه در ایران پرداخت و به منصب شیخ الاسلامی رسید (میر احمدی، ۱۳۶۳: ۶۸).

البته، او ترجیح داد که ایران را به عنوان سکونت‌گاه خود انتخاب نکند و از این رو شاه اسماعیل صفوی دستور داده بود هر ساله هفتاد هزار دینار شرعی برای او به شام بفرستند (همان: به نقل از *زریحانة الادب فی تراجم المعرفین بالکنیة و الادب، ۶۸*). نفوذ معنوی او بر شاه و دربار صفوی به حدی بود که شاه صفوی خود را یکی از عاملان کرکی معرفی می‌کرد و دستورات شیخ را لازم‌الامتثال می‌شمرد؛ زیرا به عقیده شاه، کرکی نایب امام غایب و مهدی موعود بود و اصل سلطنت حق او به شمار می‌آمد. او فقهی متشرع بود و در به کار بستن دستورهای فقهی حساسیت خاصی داشت، تا جایی که به او لقب مخترع مذهب شیعه داده شد (همان جا). مشهور است که او در به کار بردن تربت حسینی در نماز تأکید فراوان داشت و هم چنین محراب نماز را در ولایات عراق و خراسان تغییر داده بود، که با مخالفت برخی علما مواجه شد؛ به گونه‌ای که، شیخ حسین عاملی در ردّ این عمل کتابی نوشت. البته، میزان نفوذ کرکی در ایران به حدی بود که برخی علمای مخالف با نظرهای او، مجبور به ترک ایران شدند (همان جا).

او در یکی از آثار مهمش، که در علم فقه به یادگار گذاشته، مباحث و دقایقی را در علم فقه شیعه مطرح نموده است. این کتاب شرح کتاب *قواعد حسن بن یوسف حلّی* (م ۷۲۶ ه.ق) می‌باشد که نامش *جامع المقاصد*



فی شرح التواعد است و کرکی در این کتاب ، که شامل نظرات و فتاوی او در تمامی ابواب فقهی است، کافر را در زمره نجاسات ده گانه آورده است (کرکی ، ۱۴۱۴ ه.ق: ۱/۱۶۱).

از دیگر علمای شیعه عصر صفوی که در دربار و بر شاه نفوذ زیادی داشت ، می توان از بهاءالدین محمد بن حسین عاملی ، معروف به شیخ بهایی (م ۱۰۴۱ ه.ق) ، نام برد. او علاوه بر آگاهی و مهارت در علوم دینی ، ریاضیدان، معمار و طبیب ماهری نیز بود ؛ اصالتاً اهل شام بود و در کودکی هم راه پدرش عازم ایران شدو در آن جا به تحصیل علوم دینی همت گماشت و به مدارج بالای دینی رسید. پدر زن او یکی از علمای بزرگ شیعه به نام شیخ علی منشار بود که پس از فوت شیخ علی کرکی ، جانشین او در منصب شیخ الاسلامی اصفهان شده بود.

شیخ بهایی پس از فوت پدر زنش ، به این مقام (شیخ الاسلامی اصفهان) نائل شد و بر شاه مقتدری چون عباس یکم نفوذ فراوان داشت و در سفر مشهد او را هم راهی نمود. به نوشته خودش ، کتاب جامع عباسی را به در خواست شاه نوشت تا در مسائل ضروری دین ، که مورد احتیاج واقع می شوند ، راه نمای شاه باشد (بهایی ، ۱۳۱۹ ه.ق: ۱/۲). ابواب این کتاب به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به مسائل حکومتی مربوط می شد و نحوه تعامل حاکم را با این گونه مسائل شرح می داد. این ابواب طبق نظرات و فتاوی شیخ بهایی برای شاهی تدوین می شد که با تدابیرش سپاهیان ازبک و عثمانی را درهم شکست و روابط خوبی با دول اروپایی برقرار کرد و به نابسامانی های دربار صفوی پایان داد.

با این وصف ، می توانیم به میزان قدرت معنوی و نفوذ شیخ بهایی و کتابش که جنبه قانون اساسی آن روز ایران را داشت ، بیشتر پی ببریم. نویسنده در این کتاب ، نه مرتبه به یهودیان و چهار مرتبه به مجوس (زردشتیان) اشاره کرده و مقرراتی خاص به این شرح برای آن ها وضع نموده است: به ظن قوی آن ها را نجس می شمرد (همان: ۱/۲۱). قصابی کردن یهودیان و مسیحیان را ممنوع و جزو تجارت های نامشروع می خواند ؛ ولی نکاح با زنان آنان را به ظن قوی مجاز می داند (همان: ۲/۲۸۸). او به طور کلی ، معامله با یهودی و مسیحی و زردشتی را مکروه و ناپسند می شمرد (همان: ۲/۲۰۲). با توجه به قدرت نفوذ او در دربار صفوی ، و با نگاهی به فتاوی او ، از جمله کراهت معامله با یهودی و مسیحی و زردشتی ، می توان پی برد که چگونه با این فتوا به تجارت و اقتصاد اقلیت های دینی در ایران ضربه وارد شد.

اما سومین فقیه بزرگ شیعه، که نفوذ فراوانی بر دربار شاه زمان خود داشت، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰ه.ق) بود که آثار مختلفی در علوم دینی از خود بر جای گذاشته است. او نویسنده‌ای پر کار و خستگی ناپذیر بود و کتب بی نظیری از خود بر جای گذاشت که برخی از آن‌ها تا امروز هم نظیری نداشته است. از نظر اعتقادات و روش او در علوم دینی، مسلکی معتدل میان عقل گرایی و حدیث گرایی داشت. اما به شدت دارای تمایلات ضد صوفیانه بود و با استفاده از نفوذش در دربار، ضرباتی سخت بر صوفیان وارد آورد. او در سال ۱۰۹۸ه.ق از طرف شاه سلیمان به مقام شیخ الاسلامی اصفهان منصوب شد؛ و در زمان حکومت شاه سلطان حسین به مقام ملا باشی، که بالاترین مقام روحانی کشور بود، منصوب شد. این منصب پیش از آن در حکومت صفوی وجود نداشت و به دستور شاه سلطان حسین ایجاد شد (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۷۲).

. باانتصاب مجلسی به این مقام، او عملاً به فرد دوم حکومت تبدیل می‌شد و به قدرت بی سابقه‌ای دست می‌یافت. شاه سلیمان صفوی، که تحت نفوذ محمد باقر مجلسی قرار داشت، نصایحش را پذیرفت و چند سال قبل از مرگش، مجلسی را به منصب شیخ الاسلامی اصفهان گماشت. شاه سلطان حسین هم، که در زمان پدرش در حرم سرا به سر می‌برد، تحت تأثیر شیخ الاسلام قرار داشت.

مجلسی عداوت خاصی نسبت به مسلمانان سنی داشت. شاید یکی از دلایل مخالفت او با صوفیان، این بود که بیش تر صوفیان پیرو مکتب اهل سنت بودند. مشهور است که مجلسی حدود هفتاد هزار سنی را به آیین تشیع درآورد. شاید برخی از این افراد تحت تبلیغات مجلسی واقع شده و با میل خود تصمیم به پذیرش آیین شیعه گرفته باشند؛ اما این قضیه روشن است که بسیاری از آن‌ها تحت زور و فشار مجبور به پذیرش آیین جدید شدند (لاکهارت، ۱۳۴۴: ۴۳-۴۲).

حال، با مقایسه قدرت مجلسی در دربار صفوی و عداوت او نسبت به سنی‌ها و صوفی‌ها، که مسلمان بودند، می‌توانیم به ژرفای مشکلات و مصائبی که او می‌توانست برای اقلیت‌های دینی چون زردشتیان و یهودیان، فراهم کند، پی ببریم. برای مثال، برخی از مورخان اروپایی و یهودی (لوی، ۱۳۳۹: ۳/۴۰۴ به بعد؛ لاکهارت، ۱۳۴۴: ۳۸؛ سیوری، ۱۳۶۳: ۲۵۰) محمد باقر مجلسی را مسئول و عامل اصلی تشدید مصائب و رنج و آزار اقلیت‌های دینی دانسته‌اند. نوه مجلسی، یعنی میر محمد حسین خاتون آبادی که خود در دستگاه صفوی روحانی پر نفوذ و والامقامی بود، در تمجید از شاه سلطان حسین و نفوذ مجلسی بر او، می‌گوید: «در سلسله

صفویه .... به تشریح و اخلاص پادشاه دین پناه، شاه سلطان حسین ، پادشاهی نیامده. او همه کارهای خود را موافق شرع شریف می کند و مسائل را جمیعاً از حضرت استادی علامه العلمایی میر محمد باقر (مجلسی) اخذ می کند و اعتقاد کامل به حضرت استادی دارد» (خاتون آبادی ، ۱۳۵۲: ۵۵۷).

مجلسی در رساله‌ای به نام *صواعق الیهود* ، شروط جدید و البته سخت گیرانه تری نسبت به فتاوی علمای پیش از خود علیه یهودیان ساکن ایران وضع کرد ، که ما فقط به چند مورد از آن ها به طور اختصار اشاره می کنیم . او گفته است که آن ها باید کفشی بپوشند که هر لنگه آن رنگ خاصی داشته باشد، در حمام زنگی به خود ببندند تا از مسلمانان متمایز باشند، بر اسب عربی و یا بر اسب سوار نشوند بلکه بر استر و درازگوش سوار شوند، بر زین سوار نشوند بلکه بر پالان سوار شوند و در موقع سواری پاها را از یک طرف بیاویزند، در مجالس ایشان را بالا نشانند و ابتدای سلام بر ایشان نکنند و اگر سلام کردند در جوابشان علیک بگویند... (مجلسی ، ۱۴۱۴ ه.ق: ۵۲۱-۵۲۰).

در همین زمان بود که یهودیان به اتهام نواختن کمانچه اعدام می شدند، به جرم شراب نوشیدن مجبور به تغییر دین خود به اسلام بودند ، اموالشان ضبط می گردید ، و آنان که یهودی باقی می ماندند در فضایی زندگی می کردند که مردم مسلمان به آن ها اهانت می کردند و آزار می رساندند . در همین زمان بود که چنان فشاری بر زردشتیان وارد می گردید و مقدسات دینی آن ها در معرض تهدید قرار می گرفت؛ به گونه ای که تصمیم می گرفتند مخفیانه آتش مقدس خود را از اصفهان به کرمان انتقال دهند (لاکهارت ، ۱۳۴۴: ۸۳) ؛ و همین زردشتیان ، پس از شورش افغان ها علیه دولت صفوی ، آن ها را منجی خود شمردند و با کمک های فراوان به شورشیان ، عملاً تنفر خود را نسبت به حکومت مرکزی نشان دادند. سیاست های مذهبی که شاه اسماعیل با رسمی کردن مذهب شیعه به منظور ایجاد اتحاد در مردم ، و تحت لوای مذهب قرار داشت ، در عهد شاه سلطان حسین نتیجه ای معکوس داد و ملت ایران را از هم پراکنده نمود. سنی های ایرانی با شورش افغان ها موافق بودند ؛ زردشتیان نیز به آن ها کمک کردند ؛ عامل مذهبی نیز مردم شیعه را علیه شورشیان سنی تحریک نکرد (همان : ۸۱).

بدین ترتیب ، دولت مقتدر صفوی ، که همواره تهدیدی برای امپراتوری عثمانی بود و دوست دول اروپایی به شمار می‌رفت ، در مقابل یک شورش داخلی از هم فرو پاشید و منقرض شد.

## نتیجه گیری

۱. روابط سیاسی بر زندگی اقلیت ها اثر گذار بود. مثلاً ، همان گونه که آورده شد، هر چه روابط صفویان با اروپاییان شدت می‌گرفت ، فشار بر اقلیت دینی یهودی افزوده می‌شد. این روند در عصر عباس یکم به اوج خود رسید ، و پس از عباس یکم، این عامل تحت الشعاع عوامل دیگر قرار گرفت ؛ و تمام اقلیت‌های دینی تحت ستم و آزار واقع شدند ؛ هر چند که مسیحیان به مراتب از زردشتیان و یهودیان وضعیت بهتری داشتند. چنان که ذکر شد ، روابط خوب جامعه یهودیان عثمانی با دولت آن کشور، فشار شاهان صفوی بر یهودیان ایران را به دنبال داشت ، و یهودیان عثمانی هم در مقابل ، به تحریک سلاطین آن کشور علیه صفویان، و ناامن کردن مرزهای غربی ایران می‌پرداختند.

۲. مورخان عصر صفوی بیش از آن که به وظیفه تاریخی خود عمل کنند ، درصدد مدح اعمال پادشاهان صفوی بوده‌اند. اگر به به برخی کتب آن زمان ، مثل *عالم آرای عباسی*، *خلاصه التواریخ*، *نقابة الآثار* و غیره بنگریم ، این کتب مملو از مسائل سیاسی و حکومتی است ، آن هم به طوری که از شاهان صفوی قهرمانانی عدالت پرور و ظلم ستیز می‌سازند. حال آن که سفرنامه‌های اروپاییانی چون شاردن، فیگوئرا ودلاواله ، مملو از تیز بینی‌های آنان درباره فسادهای درباریان و نحوه معاش مردم، آداب و رسوم شهرها و آب و هوای آن ها ، و وضع اقلیت‌های مذهبی است.

۳. نفوذ روحانیت شیعه در دربار صفوی منجر به نوعی تعصب دینی حکومتی شد که شیوه حکم رانی شاهان صفوی را تحت الشعاع قرار می‌داد. در این میان ، اوضاع دربار بستگی به اقتدار و کفایت شاه صفوی داشت. برای مثال ، در زمان حکم رانی عباس یکم ، از قدرت تأثیر گذاری طبقه روحانی کاسته شد و خواجه سرایان هم نقش چندانی در امور اجرایی نداشتند ، اما شاهان بی‌اراده‌ای چون شاه سلیمان و شاه سلطان حسین باعث شدند تا خواجه سرایان دربار به اعمال قدرت بپردازند و شاه را مطابق میل خود تحت تأثیر قرار دهند. درست در همین عصر بود که شاهان ضعیف صفوی ، چون سلطان حسین ، با فقهایی که دچار تعصب مذهبی بودند ، مانند ملا محمد باقر مجلسی ، روبه رو شدند و فتاوی او توسط شاه تأیید و اجرا می‌شد. فشارهایی که در عصر شاه سلطان حسین یهودیان را در معرض انقراض قرار داد، و زردشتیان را مجبور کرد تا آتش مقدس

خود را مخفیانه از اصفهان به کرمان منتقل کنند و در شورش افغان ها علیه حکومت مرکزی شرکت کنند، مسلماً ریشه‌اش در فتاوی علمایی بود که خالی از تعصب مذهبی نبوده‌اند.

۴. تاریخ ایران همواره سرشار از نام مشاهیر، نویسندگان، دانشمندان و شعراست، اما در عصر صفوی که فشار زیادی بر اقلیت زردشتی و یهودی وارد شد، دانشمندان یهودی و زردشتی کم تر فرصت پیشرفت و شکوفایی پیدا کردند. هر چند ما در عصر صفوی و در قلمرو آن ها برخی از شعرا و دانش مندان را در میان یهودیان و زردشتیان مشاهده می‌کنیم، ولی در عصر صفوی دانش مندان یهودی در عراق و دانشمندان زردشتی در هند رحل اقامت افکندند. افراد ساکن ایران هم بسیاری اوقات مجبور به مهاجرت به قلمرو عثمانی یا هند می‌شدند. علت این مهاجرت ها، اهدای آزادی مذهبی در دو کشور عثمانی و هند، به اقلیت‌های مذهبی بود.



## منابع:

۱. بهایی، بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی و نظام‌الدین ساوجی. ۱۳۱۹ ه.ق، **جامع عباسی**، به تصحیح علی محلاتی حائری، تهران، فراهانی.
۲. ترکمان، اسکندربیک. ۱۳۸۲، **تاریخ عالم آرای عباسی**، با مقدمه و تنظیم ایرج افشار، تهران، امیر کبیر.
۳. خاتون آبادی، میر محمد حسین. ۱۳۵۲، **وقایع السنین و الاعوام**، به تصحیح بهبودی، تهران، بی نا.
۴. در کرویس، دیرک وان. ۱۳۸۰، **ایران**، ترجمه حمزه اخوان تقوی، تهران، فرزانه.
۵. دلاواله، پیتر. ۱۳۴۸، **سفرنامه**، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. سروشیان، جمشید. ۱۳۷۲، **زردشتیان کرمان در این چند سده (با مقدمه باستانی پاریزی)**، ج ۱، تهران، بی نا.
۷. سیوری، راجر. ۱۳۶۳، **عهد صفویه**، ترجمه احمد صبا، کتاب تهران.
۸. شهردان، رشید. ۱۳۶۳، **تاریخ زردشتیان - فرزندگان زردشتی**، تهران، فروهر.
۹. فیگوئرا، دن گارسیا داسیلوا. ۱۳۶۳، **سفرنامه**، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نو.
۱۰. کارری، جملی. ۱۳۴۸، **سفرنامه**، ترجمه عباس نخجوانی و عبد‌العلی کارنگ، تبریز، بی نا.
۱۱. **کتاب مقدس عهد عتیق و جدید**
۱۲. کرکی (محقق)، علی بن حسین. ۱۴۱۴ ه.ق، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، قم، مؤسسه آل‌ال‌بیت.
۱۳. **گاتها یا سرودهای آسمانی زردشت**. ۱۳۷۹، آذرگشسب فیروز، تهران، فروهر.
۱۴. لاکهات، لارنس. ۱۳۴۴، **انقراض سلسله صفویه**، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۵. لوی، حبیب. ۱۳۳۹، **تاریخ یهود ایران**، ج ۳، تهران، یهود ابروخیم.
۱۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۴۹، **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، تهران، خوارزمی.
۱۷. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. ۱۴۱۲ ه.ق، **صواعق الیهود، بیست و پنج رساله فارسی**، تحقیق سید مهدی رجائی، قم.
۱۸. مرعشی، میر ظهیر‌الدین. ۱۳۵۶، **تاریخ طبرستان، رویان و مازندران**، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۹. میر احمدی، مریم. ۱۳۶۳، **دین و مذهب در عصر صفوی**، تهران، امیر کبیر.
۲۰. مینورسکی، و. ۱۳۷۸، **سازمان اداری حکومت صفوی (تعلیقات بر تذکره الملوک)**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، امیر کبیر.
۲۱. نوایی، عبدالحسین. ۱۳۶۰، **اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ همراه با یادداشت‌های تفصیلی**، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۲۲. هیتس، والتر. ۱۳۷۱، **شاه اسماعیل دوم صفوی**، ترجمه کیکاؤوس جهان‌داری، تهران، علمی و فرهنگی.